



## متن و تفسیر در گفتگو با شهرام ناهیدی

محسن حافظیان

ترجمه گویایی برای واژه context خواهد بود. اما اگر کاربرد text به معنای متن را استعاره ای برخاسته از کلمه text به معنای «بافته» بدانیم، در این صورت «زمینه» ترجمه مناسبتری برای واژه context خواهد بود. در این ریشه‌یابی دوم text اشاره به پدیده‌ای فراتر از متن کلامی دارد و بالتبع context پدیده‌ای وسیعتر از مقوله متن می‌شود. ۱۳ همچنان که در سؤال شما هم آمده است، متن فراتر از کلام مکتوب است و جامعه و سنتهای فکری هم نوعی متن به شمار می‌آیند. در ادامه بحث، من واژه «زمینه» را برای ترجمه context به کار خواهم برد. زمینه متن، به ساده‌ترین بیان، زمین و زمان متن است. زمین و زمانی که مستقل از متن وجود دارند و با متن در کنش و واکنشی ابدی قرار گرفته و «تولید معنا» می‌کنند. خود این تولید معنا پدیده‌ای پویا و سیال است و با «بازتولید» پیوسته خویش به ما حس «ثبات معنا» می‌بخشد. مولانا جلال الدین رومی به زیبایی به این توهم اشاره می‌کند و می‌گوید:

آب مبدل شد در این جو چند بار/عکس ماه و عکس اختر برقرار  
قرنها بگذشت و این قرن نوی است/ ماه آن ماه است و آب آن  
آب نیست

ما در آنگینه زلال زبان تصویر جهان هستی را نقش می‌کنیم و در آب سیال همان ظرف به تماشای آن می‌نشینیم و نسبت خود را با جهان تعریف می‌کنیم. در این میان «زمینه»، این همه عکس می و نقش نگارین است که در جام زبان، ما را به سوی فروغ رخ ساقی می‌خواند. بدون «زمینه»، نه تنها هر بحث فلسفی بی‌معنا و هر اثر هنری بی‌بهاست، بلکه ساده‌ترین امور زندگی روزانه تا سطح حرکاتی تصادفی و کلماتی بی‌هدف تنزل می‌یابد. حال اگر

محسن حافظیان: تفسیر یک متن را چه می‌دانید؟  
شهرام ناهیدی: با پذیرش این پیش‌فرض که هر تعریفی در ذات خود اقدامی کلی‌نگر است، تعریف تفسیر نیز از این نقیصه مبرا نیست. تفسیر در تعریف اخص و فنی خود تلاشی است زبان‌شناسانه ۲ از سوی مفسر ۳ در شناخت «متن مقدس» ۴، که با هدف نزدیک شدن و دست یافتن به فهم متن آن را به کمک شیوه‌هایی از پیش تعریف و پذیرفته شده بازخوانی و واکاوی می‌کند. برای رسیدن به چنین هدفی، مفسر از شاخه‌های مختلف دانش بهره می‌گیرد. برخی از این شاخه‌ها عبارتند از صرف و نحو، معانی بیان، ۵ فقه اللغة، ۶ نسخ‌شناسی، ۷ ریخت‌شناسی، ۸ اصطلاح‌شناسی، ۹ سبک‌شناسی، ۱۰ و قوم‌شناسی. ۱۱  
سیوطی در کتاب «الاتقان فی علوم القرآن»، صورت مفصلی از تخصصها و تواناییهایی را، که مفسر پیش از دست یازیدن به امر تفسیر باید بداند و بر آن مسلط باشد، ارایه می‌دهد. اگر این نگاه سیوطی را بپذیریم و آن را در شرایط امروز به کار ببریم، مفسر کسی است که از تمامی علوم و فنون عقلی و نقلی برای فهم متن مقدس بهره می‌گیرد و امر تفسیر، این تلاش عالمانه مفسر برای حرکت به سوی فنای ذهن خود در معنای مورد اراده حق تعالی است. این مقامی است که قرآن کریم از آن به «راسخ در علم» تعبیر می‌کند.

م. ح: «مقوله متن» ۱۲ را چگونه تبیین می‌کنید؟ متن در معنای وسیع خود را در نظر داریم؛ متن اجتماعی، مقطع تاریخی، سنتهای فکری و حتی سنتهای تفسیری.

ش. ن: اگر ریشه تاریخی واژه text را در کلمه لاتینی textus به معنای سبک ادبی، جریده یا عهدنامه جستجو کنیم، «مقوله متن»

به ریشه کلمه text برگردیم و معنی ریشه اول را، همچنان که از حوالی قرن دوازدهم میلادی در میان متألّهان مسیحی محبوبیت یافت، بپذیریم، متن تنها به «متن مقدس» یا «کتاب آسمانی» محدود می‌شود. همین تعریف از متن است که دو قرن دیرتر به هرگونه نوشته معنادار تسری داده شد تا جایی که امروز اولین معنایی که با خواندن یا شنیدن واژه «متن» - چه آسمانی و چه زمینی، در ذهن مخاطب عام متبادر می‌شود «کلام مکتوب» یا همان «نوشته» است. اما حتی در این نگاه تقلیل‌گرا، باز هم حیات هر متن - چه آسمانی و چه زمینی، در گرو فهم آن توسط مخاطبان حال و آینده‌اش است و فهم متن از زمینه‌های فهم آن در هر زمان و هر مکان جداناپذیر و به آنها وابسته است. بالخصوص «زمینه» یا «زمینه‌های» متن را جزء تفکیک‌ناپذیر و شاهرگ حیات هر متن می‌دانم و این زمینه‌ها را شامل سه سپهر؛ زمینه‌های خود متن در هنگام آفرینش، زمینه‌های مخاطب متن در هنگام فهم آن و زمینه‌های رابطه میان متن و زمینه‌هایش در تمامی طول حیات متن می‌دانم. این سپهر سوم عرصه پیچیده‌ای است که خود نیازمند گفتگویی مستقل و مجزاست.

م. ح : آیا در روند تفسیر، شناخت «متن» را مقدم بر فهم زبانشناسانه محتوای نوشتار می‌دانید، یا مقوم آن؟

ش. ن : این پرسش، سوالی ساده اما دقیق است. تلاش اندیشمندان جهت یافتن پاسخی برای همین سوال ساده موجب پدیدارشدن دو جریان فعال متن‌شناسانه در دل نهضت نقد نو ۱۴ در اوایل سده بیستم میلادی شد. این دو جریان یکی نقد بالادستی و دیگری نقد پایین دستی ۱۵ نام گرفتند. نقد پایین دستی متن ادبی را میوه رسیده و از درخت افتاده‌ای می‌دید که رنگ و طعم و عطرش را می‌بایست با در دهان گذاشتن، خوب جویدن و مکیدن شیره جان‌پرورش دریافت، حال آن که نقد بالادستی، فهم متن ادبی را در گرو شناخت بستان و باغبان و درخت و برگ و بار متن می‌دید. این دو جریان اگر چه با استقلال نسبی از یکدیگر نشو و نما کردند و در حوزه فهم متن بار و بر فراوان دادند، اما در نهایت به عنوان دو جریان موازی و مکمل یکدیگر شناخته شدند و امروزه بسیاری از متن‌شناسان از متدهای هر دو جریان در فهم متن بهره می‌برند. در این میان، اگر چه از همان ابتدا نقد پایین دستی جای خود را نزد ادبا، نقادان ادبی، فیلسوفان و مؤولان باز کرد - تا آن جا که ژاک دریدا دهها صفحه با استعانت از روش «قرائت نزدیک» ۱۶ که از ابزار نقد پایین دستی است، در خصوص استفاده جیمز جویس از کلمه «بلی» ۱۷ در رمان اولیس نوشت، ۱۸ اما بزودی هیبت انکارناپذیر نقد بالادستی تا بدانجا بر دانش فهم متن سایه گسترد که امروزه کمتر متن شناسی بدون برداشتن سبویی از سبوهایی این نقد از دریای متن آب برمی‌دارد. کمترین خدمتی که روشهای این جریان به جهان هرمنوتیک مسیحی کرد کشف احتمال وجود انجیل کاف ۱۹ بود، انجیل ناشناخته‌ای که مشخص شده انجیل‌های متی و لوقا بخشهایی از متن خود را با الهام از آن نوشته‌اند و ما امروزه به آن دسترسی نداریم. این توضیحات را برای آن عرض کردم که تاکید کنم که اگر چه فهم زبانشناسانه محتوای متن، بی‌شناخت متن ناممکن نیست و لازم نیست این شناخت بر آن فهم مقدم باشد، بلکه مقوم آن است اما فهمی از این دست، شیر بی یال و دم و اشکمی است که نه بادیه دل را سیراب می

کند و نه بادیه اندیشه را در می‌نوردد. به زعم من، شناخت متن و فهم زبانشناسانه متن دو بالی هستند که متن با آنها در عرش اندیشه اولی الالباب اوج می‌گیرد و از ملک پُران می‌شود. قطع یا آسیب به هر یک از این دو بی‌تردید متن را به خاک در می‌افکند و فهمش را محدود می‌کند.

م. ح : آیا در میان رویکردهای ممکن به متن، میان تفسیر و تاویل تفاوتی قابل هستند؟ اگر به این تفاوت قایلید، مرزها و معیارهای جداکننده آنها کدامند؟ مثالی برای آنها بیاورید.

ش. ن : این سؤال یکی از دل‌مشغولیهای من در چند سال اخیر بوده است. در خصوص تفاوت میان تفسیر و تاویل زیاد خواننده‌ام و از سردرگمی بسیاری از صاحب‌نظران در حیرتم. در میان متفکران مسلمان، متقدمانی همچون امام فخر رازی (۶۰۶ - ۵۴۴ هجری) یا متأخرانی همچون مفتی معروف الازهر شیخ محمد حسنین المخولف (۱۹۳۶ - ۱۸۶۱ م) بارها به خطا این دو کلمه را به جای یکدیگر استفاده می‌کنند و در نهایت هم مرز مشخصی میان آنها نمی‌یابند. این سردرگمی نزد برخی از اسلام‌شناسان و قرآن‌پژوهان غربی نیز دیده می‌شود و آنان نیز با تسامحی نابجا این دو کلمه را به جای یکدیگر استفاده می‌کنند. ۲۰ این خطا تا بدانجا پیش می‌رود که قرآن‌پژوه صاحب‌نامی چون مک آلیف ۲۱ اساساً دو مفهوم تفسیر و تاویل را دست کم تا یک قرن پس از رحلت رسول اکرم (ص) یکی می‌داند و معتقد است که تفسیر و تاویل در روندی تاریخی، که تنها از ابتدای سده دوم پس از هجرت آغاز شد، رو به تفکیک و تمایز گذاشت. در میان این سردرگمی، شاید کمتر کسی توانسته باشد به اندازه مفسر بی‌همتای قرآن، مرحوم علامه طباطبایی (رض) با ریزبینی و مو شکافی مرز میان تفسیر و تاویل را تبیین کند. در مقاله‌ای که از آن استاد به زبان انگلیسی در مجله ثقلین چاپ شده است، ۲۲ ایشان یازده نظریه را، که در خصوص رابطه میان تفسیر و تاویل مطرح شده است، بیان نموده‌اند. برخلاف نظر بسیاری از قرآن‌پژوهان غربی، علامه طباطبایی معتقد است که مسلمانان از همان ابتدای نزول وحی فرق میان تفسیر و تاویل را می‌دانسته‌اند و این دو را از همدیگر متمایز می‌کرده‌اند.

علامه طباطبایی معتقد است که تاویل یک متن کشف معنای آن متن نیست بلکه درک نوعی واقعیت خارجی است که هم در بیرون متن و هم در خارج از ذهن مخاطب وجود عینی دارد و به راه خود می‌رود، حال چه مخاطب آن را بفهمد یا نه. برای علامه آیات قرآن - چه محکم و چه متشابه، هر دو تاویل پذیرند و این تاویل نه در معنای آنان است و نه در اسباب و شئون نزولشان، بلکه در پدیده‌های عینی است که متن مخاطب را به سوی آنها می‌برد، اما ارجاع مستقیم به آنان از ظرفیت متن خارج است و در کلمه نمی‌گنجد.

علامه طباطبایی برای فهم بهتر خوانندگان ضرب‌المثل را مثال می‌زند. ۲۳ او می‌گوید زمانی که ما در کلام خود از ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم، تلاش ما بر این است که تصویری در ذهن مخاطب بسازیم و با آن او را به سوی نکته‌ای، نظری و یا مفهومی که در زندگی او نمود عینی دارد رهنمون شویم. مثلاً - مثال از من است، وقتی به کسی می‌گوییم «شاهنامه آخرش خوش است»، نه مقصود ما صفحات یا اشعار پایانی دیوان ابوالقاسم فردوسی

است و نه واقعاً با این جمله نوید خوش و خیر بودن می‌دهیم. مقصود ما بسته به این که این جمله را به چه کسی و در چه شرایطی گفته باشیم می‌تواند معانی مختلفی پیدا کند. برای یکی معنایش می‌شود «در دعوی ملکی‌ای که با هم داریم، شکست از آن توست» و برای آن دیگری، در شرایطی دیگر، می‌تواند به معنی «سالهای پایان تحصیل در دانشگاه به راحتی سال اول که گذرانده‌ایم نخواهد بود.» باشد و قس علیهذا. وجه مشترک میان معانی بی‌انتهای این ضرب‌المثل ساده تصویر رقیق و محوی است که در عالیترین شکل خود حداکثر به ما می‌گوید: «انتهای کار از آن چه اکنون به نظر می‌رسد شاید متفاوت باشد.» این سطح از فهم، مطابق نظر مرحوم علامه طباطبایی، حداکثر چیزی است که تفسیر می‌تواند به آن برسد. این یعنی تلاش زبانشناسانه‌ای که با پای چوبین خود به سختی از استدلالات هستی‌شناسانه ۲۴ فراتر می‌رود.

اما تأویل بالی است که متن به مخاطب خود می‌دهد تا با آن از فراز «معنای متن» به سوی «مقصود متن» پرواز کند و خیر را از شر

تشخیص دهد.

این «تشخیص» با زمینه‌های مخاطب در ارتباط تنگاتنگ است و تأویل در کنش و واکنش با این زمینه‌ها هر دم نو می‌شود، اما همواره رو به سوی افق «مقصودش» دارد و در همهٔ شکلهای خود مخاطب را به سوی همان نور

است اما کنراد کلمهٔ هرمنوتیک را اختراع کرد تا بر فن و هنر تفسیر تأکید کند و مرز میان «دانستن» و «فهمیدن» را در رابطهٔ متن با مخاطبش پررنگتر کند. عجلتاً به طرح مختصر تفاوت میان تفسیر و تأویل اشاره کردم و روش‌شناسی مربوط به هر یک را برای بحث دیگری می‌گذارم.

م. ح : آیا یک متن ترجمه شده، تفسیری است از متن مبنا به زبانِ متنِ مقصد؟

ش. ن : ترجمهٔ هر متن، حتی ترجمهٔ یک واژه، تلاشی تفسیری است برای بازسازی معنای آن در زبانی دیگر. هر چه ظرف معنا وسیعتر شود، ماهیت تفسیری این تلاش افزایش می‌یابد. به بیان دیگر، ترجمهٔ یک جمله تلاش تفسیری قویتری است تا ترجمهٔ یک کلمه و ترجمهٔ یک پاراگراف تفسیر پیچیده‌تری است از ترجمهٔ تک تک جمله‌ها و کلمه‌ها. علاوه بر این سطح از تفسیر، اگر به سوال اول شما بازگردم، هر بار که متن خوانده می‌شود، بسته به آن که خواننده کیست و در چه شرایطی قرار دارد، متن در دل زمینهٔ جدیدش از نو تفسیر می‌شود. این اثر و اهمیت زمینه‌های مخاطب

در قرائت و فهم متن ترجمه شده بارزتر است. در این حالت گاه مخاطب با اثری مواجه است که هیچ تجربهٔ ملموسی از زمینه‌هایی که اثر ادبی بر آنها و در آنها نوشته شده است ندارد. لذا «تجربیات واقعی» نویسنده به «جهان انتزاعی»



خواننده تبدیل می‌شود.

تصور بفرمایید که داستانی ترجمه شده است که در آن شخصیت اصلی داستان اتفاقات مختلفی را در حالت نشئهٔ اعتیاد تجربه می‌کند. برای خواننده‌ای که هرگز این حالت را تجربه نکرده باشد، فهم این متن نیازمند نوعی تلاش تفسیری - تأویلی و ورود به جهانی انتزاعی است که از قضا می‌تواند خیلی از واقعیت دور باشد. حتی برای خواننده‌ای که تجربهٔ خلصهٔ اعتیاد را دارد هم الزاماً تجربهٔ خواننده معلوم نیست دقیقاً از جنس تجربهٔ خلصهٔ اعتیاد نویسنده یا شخصیت داستان باشد. به این معضل مباحث میان‌فرهنگی ۲۷ و تضاد میان ارزشهای خواننده و نویسنده را هم که اضافه کنید - مثلاً خواننده مصرف مواد مخدر را حرام و معصیت حق بداند، گاه نتیجه این می‌شود که آن چه که خواننده از متن می‌فهمد فرسنگها از آن چه نویسنده می‌خواسته است بگوید فاصله دارد. ناگفته پیداست که مشکلاتی از این دست، متن ترجمه شده را بر سریر محصولی تفسیری - تأویلی از متن مبنا می‌نشانند.

واحد و مقصد نهایی می‌برد. مسلمانان دوران آغازین اسلام به خوبی می‌دانسته‌اند که تأویل دریایی طوفانی است که بی چراغ خرد و بی‌دلالت نبی اکرم (ص) و اولیاء منتخب به گرداب حائل می‌انجامد. برای همین هم علی‌رغم عنایت مکرر قرآن کریم به واژهٔ تأویل و این واقعیت که مصدر تفسیر یک بار بیشتر در قرآن نیامده است (سورهٔ مبارکهٔ فرقان آیهٔ ۳۳) به جز یکی دو مورد استثنایی - از جمله طبری، قرآن پژوهان اولیه نام تفسیر را برای کتابهای خود انتخاب کردند و فن فهم زبانشناسانهٔ قرآن از همان ابتدا «تفسیر» نام گرفت. نکتهٔ دیگری که بی‌مناسبت نمی‌دانم عرض کنم این است که از همان ابتدا که متألهٔ استراسبورگی یوهان کنراد دانهور کلمهٔ یونانی تبار hermeneutica را اختراع کرد و در سال ۱۶۵۴ میلادی آن را در عنوان مقالهٔ خویش آورد، ۲۵ تا به امروز این اتفاق نظر وجود دارد که تأویل تلاش دارد تا بر مصطبه‌ای بالاتر از تفسیر بنشیند. ژان گروندن، فیلسوف کبکی و مؤلف کتاب «هرمنوتیک»، ۲۶ معتقد است که مفهوم تأویل تحت واژهٔ auslegungslehre پیش از کنراد وجود داشته



م. ح: آیا برای واژگان معنایی ذاتی ۲۸ و مستقل از متن قائلید؟ اگر بر این باورید، ریشه چند معنایی ۲۹ کلمه‌ها را در کجا می‌بینید؟ ش. ن: من معتقدم که کلمه و متن، چه شفاهی و چه کتبی، تنها پس از فهم مخاطب است که حقیقتاً به دنیا می‌آیند و پیش از آن صرفاً نوعی وجود اثیری دارند. از نظر من، به محض آن که کلمه‌ای شنیده یا خوانده می‌شود - حتی اگر این کلمه تک معنایی ۳۰ باشد، برای تفهیم خویش باید بتواند تجربه‌ای را در ذهن مخاطب بیدار کند و این تجربه هرگز مجرد و گسسته از جهانی که مخاطب در آن زیسته و معانی را در آن کسب کرده نیست. فرض کنید که نشئت آب بر دیواری طرحی ساخته است و هنوز چشم هیچ کس به آن نیفتاده است. اگر چه این طرح نعل‌بالنعل به کلمه‌ای شباهت داشته باشد، اما صرفاً یک محمل است و هنوز هیچ معنایی بر آن بار نشده است. معنا را اولین بیننده که آن را رمزگشایی می‌کند و می‌خواند، به او اعطا می‌کند و پس از او خوانندگان آینده‌اش بارها و بارها این روند را تکرار می‌کنند.

این تعریف را با کمی اغماض می‌توان به متن هم تسری داد. فرض کنید کسی متنی را نوشته یا ضبط کرده است. اگر چه او در هنگام نوشتن، متن خود را فهمیده است، اما این جنین نیمه جان زمانی واقعا به دنیا می‌آید که دست کم توسط یک نفر به جز نویسنده‌اش خوانده یا شنیده و فهمیده شود. این شبیه این است که من ادعا کنم شاعر بی‌همتایی هستم که از شنیدن غزلهایم هوش از سر نپوشیده می‌پرد و لسان الغیب بر خود جامه می‌درد، اما تا پایان عمر حاضر نشوم حتی یکی از آنها را برای احدی بخوانم. این بدین معنی است که شعر من به دنیا نیامده و نخواهد آمد، حال چه در ذهن من به زندگی اثیری خود ادامه دهد و چه بر صفحه کاغذ.

با این توضیحات، من برای کلمه، قائل به معنای ذاتی نیستم و از آن جا که معنا را در گوینده و شنونده و خواننده می‌دانم و نه در خود کلمه، تعارضی هم میان این که کلمه یا علامتی، چه سمعی چه بصری، تنها دلالت بر یک معنا بکند و یا دلالت بر چند معنا بکند و به مدد کلمات دیگر یا این که در زمینه‌هایی معنایی مطلوب آن برجسته شود، هیچ تعارضی نمی‌بینم. حتی اگر معنا را ذاتی کلمه هم می‌دانستم، باز هم آن را - در تک معنایی ترین شکل ممکن، پدیده‌ای مرکب می‌دانستم و نه پدیده‌ای جامد. شما بسیط‌ترین معنا را هم که در نظر بگیرید، مثلاً «آب»، باز این معنا تنها در شکل کلی‌اش بر یک تجربه واحد دلالت می‌کند و در جزئیات معنایی متکثر است. آب در حجم‌های متفاوت و طعم‌های متفاوت همواره آب است، اما آب برای کسی که در کنار دریا زندگی کرده با کسی که در کویر سوزان بزرگ شده است «آب» معنایی «واحدی ندارد. حتی برای همانی هم که در کنار دریا بزرگ شده است، معنی «آب» هنگامی که تشنه است با معنی «آب» زمانی که زیر باران ایستاده است و از خیس شدن عذاب می‌کشد یکی نیست. باز زمانی که شدیداً به دلیل روزه داشتن تشنه است با زمانی که تشنگی‌اش مربوط به قطع آب است، بار معنایی «آب» نزد او تغییر ۳۱ می‌یابد. شما تا آن جا که شاهین اندیشه‌تان توان پریدن دارد در آسمان زبان پرواز کنید و به دنبال معنای آب بگردید، خواهید دید که یک معنای مجرد و جامد، چه ذاتی و چه عرضی، که در جزئیات معنایی به سادگی به تمام آنها قابل اطلاق باشد و برای تمامی ابناء بشر در تمام زمانها و مکانها

به یک شکل و با یک کارکرد تجلی کند، نخواهید یافت. حال این کلمه را به کلمه‌های پیچیده و مفاهیم حیرت‌انگیزی چون «خوب»، «بد»، «پروردگار» و «رستگاری» تسری دهید، خواهید دید که متن، اقیانوسی وهم‌انگیز می‌شود و متن‌شناس باید بتواند در آن، در جستجوی گوهر فهم، صدف معنا را در درون خویش صید کند و در چنین شب تاریک و بیم موجی، چند معنایی بودن کلمه در تقابل با ذاتی یا عرضی بودن معنا قرار نمی‌گیرد.

م. ح: پژوهشگر طرفدار این نگاه، پرسش از زبان را پرسش از حقیقت متن نمی‌داند و آن را حواله به بازشناسی زمینه و بافت برآمدن متن می‌کند. گمان نمی‌برید که اگر به جای معنی کلمه، یا متن در یک ساختار زبانی، پژوهشگر دریافت جلوه‌های معنی را به تجارب گوناگون افراد گوناگون از مدلول انضمامی کلمه حواله دهد، راه را بر هر تفسیر مشترک و مورد توافق، حتی میان یک گروه دونفری که تجربیات زبانی مشترکی دارند، می‌بندد و همه تفسیرهای ممکن و گوناگون یک متن را احتجاج ناپذیر می‌کند؟ ش. ن: برای پاسخ به این سؤال، ناچارم پاسخم به سؤال پیش را کمی شرح و بسط دهم. اعطای معنا به یک کلمه، قراردادی جمعی - تاریخی میان آحاد سخنوران به یک زبان است که بر اساس آن معنا یا معنایی مدلول دلیلی به نام کلمه قرار می‌گیرند. این قرارداد در روندی تاریخی شکل می‌گیرد، از نسلی به نسلی دیگر به ارث می‌رسد و در زمینه‌های مختلف باز تولید، متحول و استفاده می‌شود. ناگفته پیداست که حافظه جمعی ۳۲ حصار حفاظت از پیوند میان این دلیل و مدلول است. این که آیا این قرارداد از سوی پروردگار به بشر اعطا شده است یا محصول تحولات زیستی این حیوان ناطق است، بحث مفصلی است که در حوصله این گفتگو نمی‌گنجد. اما نتیجه این است که سخنوران به یک زبان در فهم این دلالتها مشترکند، لذا در چهار لایه از پنج لایه معنای همگی کم و بیش از کلمات یک معنا را درمی‌یابند. این چهار لایه عبارتند از: «لایه معنای لغوی» ۳۳، «لایه معنای صرفی» ۳۴، «لایه معنای نحوی» ۳۵ و «لایه معنای بلاغی» ۳۶. یک لایه پنجمی هم هست که من از آن با همان نام لایه پنجم یاد می‌کنم و فراتر از هر چهار لایه پیشین است. در این لایه پنجم، کلمه حس یا درکی را در شنونده بیدار می‌کند که در تجربیات، سلاقی، علائق و نیازهای شنونده ریشه دارد. این همان لایه ای است که تأویل در صدد فهم آن است و قرآن کریم بستر فهمش را فطرت یا فطرت سلیم می‌نامد.

این که معنا ذاتی کلمه نباشد، صدمه ای به فهم مشترک کاربران نمی‌زند. معنا عرضی کلمه است و با کلمه زندگی می‌کند، از نسلی به نسل دیگر و از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌رود، به زبان میزبان پیوند می‌خورد و میان شنوندگان متکثر خویش که از آن قراردادها آگاهند معنای خود را به اشتراک می‌گذارد. حقایق متن در لایه‌های لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی تا حد زیادی تابع آن قراردادها می‌شود و توافقی سخنوران به یک زبان است. آن لایه پنجم هم با همه تفاوت‌هایی که ممکن است میان فهم سخنوران از آن وجود داشته باشد، باز کمابیش در یک حوزه و محدوده مشترک از زندگی آنان خود را عرضه می‌کند. کلمه حامل معناست و همان گونه که روزی جلوه‌ای از معنی بر او عارض شده، ممکن است روز دیگر آن جلوه پنهان شود و مغلوب معنای دیگری گردد. یک نمونه ساده آن، کلمات بیگانه‌ای است

پاورقی‌ها:

۱. Generalising effort
۲. Linguistics
۳. Exegesis
۴. Scriptura
۵. Rhetoric
۶. Lexicology
۷. Philology
۸. Morphology
۹. Terminology
۱۰. Stylistics
۱۱. Ethnology
۱۲. Context
۱۳. همین امروز در مقاله‌ای که از محققى به نام آقای ابوالفضل حرّی از دانشگاه اراک می‌خواندم، دیدم که ایشان کلمه «بافت» را برای ترجمه این واژه به کار برده است که به نظرم انتخابی شایان مطالعه است.
۱۴. New Criticism
۱۵. Higher Criticism و Lower Criticism. در اینجا، مفاهیم «بالا» و «پایین» را برای ارزشگذاری به کار نمی‌برم، بلکه صرفاً آنها را به عنوان واژه فنی به کار برده‌ام.
۱۶. Close Reading
۱۷. Yes
۱۸. به مقالات دریدا تحت عنوان *Deux mots pour Joyce* و *Ulysse gramophone* مراجعه فرمایید.
۱۹. Q Gospel
۲۰. برای نمونه‌ای از کارهای اندیشمندان غربی که در آثارشان این دو واژه با یکدیگر خلط شده اند به نوشته زیر مراجعه کنید به Gabriel Said Reynolds (۲۰۰۹), *The Qur'an in its Historical Context*, New York, Routledge. و برای نمونه ای از کارهای غربیان که در آنها این دو واژه به دقت از یکدیگر تفکیک شده اند مراجعه شود به -Ar Jaroslav Stetkevych (۱۹۸۹), «Arabic Hermeneutical Terminology: Paradox and the Production of Meaning», *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. ۴۸, N. ۲, pp. ۴۶-۸۱.
۲۱. Jane Dammen McAuliffe (۱۹۹۱), *Qur'anic Christians: An Analysis of Classical and Modern Exegesis*. New York, Cambridge University Press, (p. ۱۸, n. ۱۵ and n. ۱۹).
۲۲. Cf. Muhammad Husayn al-Tabataba'i (۱۹۹۵), «The Concept of al-Ta'wil in the Qur'an», *The message of Thaqaalayn*, vol. ۲, pp. ۲۱-۴۰.
۲۳. Ibid.
۲۴. Ontological Quest
۲۵. Johann Conrad Dannhauer (۱۶۵۴), «Hermeneutica sacra, sive Methodus exponendarum sacraum literarum», Argentorati: sumpt. J. Staedelii.
۲۶. Jean Grondin (۲۰۰۶), *L'Herméneutique*, Paris, PUF.
۲۷. Cross cultural
۲۸. Inherent
۲۹. Polysemy
۳۰. Homonym
۳۱. Nuance
۳۲. Collective memory
۳۳. Vocabulary meanings
۳۴. Meaning grammatical
۳۵. Syntactical meanigs
۳۶. Rhetoric meanings
۳۷. کلمه «لیبرال» در ادبیات سیاسی ایران مثال خوبی برای این مدعاست.
۳۸. Knowledge of the text versus Knowledge about the text. Cf. Northrop Frye (۱۹۶۴), «Criticism, Visible and Invisible», *College English*, vol. ۲۶, n. ۱, pp. ۳-۱۲.
۳۹. Profane
۴۰. Spirituality

که در زبان میزبان معنای دیگری می‌یابند و به حیات خویش ادامه می‌دهند. ۳۷. آموختن یک زبان، آشنایی با قراردادهایی است که به کمک آنها انسانهایی در گوشه‌ای از کره خاک یا برهه‌ای از تاریخ، اندیشه‌ها و احساسات خویش را با یکدیگر و با هر آن که این قراردادها را بشناسد به اشتراک گذاشته‌اند. در تفسیر، هدف مفسر شناخت و فهم کاربرد گوینده و یا نویسنده متن از این قراردادها است و در تأویل، هدف مؤول شناخت و نزدیک شدن به «تجربه»-ای است که گوینده و یا شنونده داشته و متن از آن پرده برمی‌دارد. نورثروپ فرای به فراست اولی را «شناخت متن» و دومی را «شناخت در خصوص متن» می‌نامد. ۳۸.

م. ح: چه معیارها و رویکردهایی تفسیر متون مقدس را از تفسیر متون عادی منفک می‌کند؟

ش. ن: برای پاسخ دادن به این سؤال، یک مثال عینی می‌آورم. کاری که جراح می‌کند این است که گوشت را می‌درد و یا استخوان را می‌برد و غیره. عین همین کار را قصاب هم می‌کند. چرا کار جراح چنین متمایز از قصاب است؟ چون جراح با بدن زنده سر و کار دارد و با این کار خود سعی می‌کند جان آدمی را، که در عالم هستی هیچ چیز جز ذات حق از آن با ارزشتر نیست، از درد و آلام تسکین بخشد. حال فرض کنید که یک متخصص تشریح بدن همین کار را بر روی یک بدن مرده با همان دقت و ظرافت جراح انجام دهد، باز هم ولو این که روشهای کار همان باشد، ارزش آنها یکی نیست. در این جا به طور واضح، ماده کار جراح شرافتی دارد که با هیچ ماده دیگری در جهان برابر نیست. همین امر در مورد متن مقدس صادق است. مفسر یا مؤول متن مقدس در عمل با همان ابزاری کار می‌کند که یک نقاد متن ادبی با آن سر و کار دارد. برای مفسری که در باره متن مقدس پژوهش می‌کند، ماده کار کلام حق است، سخن پروردگار خالق زمین و آسمانهاست. جالب است بدانید که نهضت نقد نو اساساً از دل کلیسا و به دست کشیشان پروتستان شکل گرفت. آن چه امروز جریانهای پست مدرن در حوزه نقد ادبی انجام می‌دهند، در عمل ادامه همان سنتهای کلیسایی برای فهم بهتر متن مقدس است. آن چه تفسیر متن مقدس را از تفسیر متون بشری ۳۹ مجزا می‌کند یکی اراده مفسر و نقش این اراده در روند تفسیر است و دیگری محصول تفسیر و همسویی آن با بدیهیات دین و اوامر و نواهی آشکار حق. این که ما در کار یک مفسر قرآن کریم روحانیت ۴۰ می‌بینیم اما آن را برای یک نقاد قرآن پژوه غربی قائل نیستیم، به ابزار کار این دو بر نمی‌گردد بلکه معطوف به انگیزه‌های آنها و محصولی است که ارایه می‌دهند. البته من قائل به سرایت تقدس از متن مقدس به دانش فهم آن (تفسیر) و از آن به دانشمند درگیر با متن (مفسر) نیستم. محک مشترک میان تمامی ادیان برای تشخیص سره از ناسره عقل است و اهمیت این محک برای دین اسلام به حدی است که از آن، در حوزه اصول استنباط، به «قرآن باطن» تعبیر شده است. تفسیر متن مقدس قرار است که یک هدف بیشتر نداشته باشد و آن هم برافروختن چراغ هدایت و راهنمایی بشر به سوی مقصد نهایی اش در جهان هستی است. از این لحاظ، تفسیر به نوعی ادامه دهنده راه وحی است ولی تفسیر متن بافته بشر می‌تواند هزار و یک هدف داشته باشد که تنها عالی‌ترین و غایی‌ترین آن با تفسیر متن مقدس همسایه می‌شود.

م. ح. با نهایت تشکر از وقتی که برای این گفتگو گذاشتید.